

بررسی کارایی روایات جریان یافتن سنت انبیای پیشین درباره امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَام در تحلیل علت غیبت*

سید مسعود پورسیدآقایی^۱

محمدتقی هادی زاده^۲

حسین صدیقی^۳

چکیده

غیبت امام زمان، رخدادی مهم و پراهمیت در تاریخ شیعه است که از جهات مختلف قابل تأمل و بررسی است. یکی از مهم‌ترین این جهات، چرایی غیبت امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام است که در روایات فراوانی از اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام و در قالب عناوین متعددی انعکاس یافته است. از جمله این عناوین که پژوهشگران برشمرده‌اند، جریان یافتن سنت انبیای پیشین درباره امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام است. در این مقاله چند روایت متناسب به ویژه روایت سدر از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام، مورد ارزیابی سند و دلالت قرار گرفته است و با استفاده از تحلیل دقیق واژگان و عبارات، نسبت این روایات با مسئله علت غیبت امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام تبیین گردیده است. بر این اساس، اگر چه بیان صریح و روشنی درباره علت غیبت دربر ندارد، لکن اگر بر اساس فرمایش امام، «علت غیبت امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام، جریان یافتن سنت‌های انبیای پیشین است، یعنی همان اسباب و علت‌ها، یا همان ویژگی‌ها نیز در اینجا هم وجود داشته و از این رو، غیبت امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام نیز تحقق یافته است.» حال، اگر با استفاده از روایات دیگر، سبب غیبت انبیای پیشین را یافتیم؛ آنها را می‌توانیم برای غیبت امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام نیز مطرح کنیم. در نتیجه این عنوان (جریان یافتن سنت انبیای پیشین) نیز می‌تواند تا اندازه‌ای در تحلیل جامع علت غیبت امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام مفید و کارساز باشد، بلکه با توجه به تحلیل جامع عقلایی علت غیبت، عنوان جامع دیگر عوامل و علت غیبت خواهد بود.

واژگان کلیدی

امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام، علت غیبت، سنت‌های الهی، سنت غیبت انبیاء.

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۳/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۶/۷

۱. استاد حوزه علمیه قم، ایران.

۲. استاد حوزه علمیه قم، ایران.

۳. دانش‌آموخته سطح چهار کلام مؤسسه امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام قم؛ دانشجوی دکترای علوم قرآن و حدیث پردیس فارابی دانشگاه تهران، ایران (نویسنده مسئول) (seddighihosein@gmail.com).

مقدمه

در میان روایات بیانگر علل غیبت امام زمان علیه السلام، دسته‌ای وجود دارد که به فرموده امام، علت غیبت جریان یافتن سنت انبیای پیشین است. این بیان در نگاه اول، این معنا را منتقل می‌کند که چون انبیای پیشین غیبت داشته‌اند و بنا است خداوند سنت تمام انبیای الهی را درباره ذخیره آخر خدا، امام زمان جریان دهد، پس لازم است ایشان نیز غیبت داشته باشد. برای ارزیابی دقیق این مسئله به بررسی دقیق سند و دلالت روایات خواهیم پرداخت و سرانجام با توجه به تحلیل عقلایی جامع که در مقالات پیشین^۱ از آن یاد کردیم، جایگاه این دسته از روایات را در جمع‌بندی علل غیبت بازنمایی خواهیم نمود.

شایان ذکر است که در این زمینه روایات متعددی وجود دارد، که برای رعایت ایجاز، بحث تفصیلی درباره روایت سدیر که دلالت روشن‌تری بر مطلب دارد انجام خواهد شد، اما درباره دیگر روایات، اشارتی خواهد رفت.

روایت

حنان بن سدیر از پدرش از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود:

برای قائم ما غیبتی است که مدت آن به طول می‌انجامد، گفتم: ای فرزند رسول خدا! آن برای چیست؟ فرمود: زیرا خدای تعالی می‌خواهد در او سنت‌های پیامبران را در غیبت‌هایشان جاری کند و ای سدیر! گریزی از آن نیست که مدت غیبت‌های آنها به سرآید، خدای تعالی فرمود: «لَتَرْكَبَنَّ ظَبْقًا عَن ظَبْقٍ» (انشقاق: ۱۹) یعنی: «سنت‌های پیشینیان در شما جاری است».^۲

سند

نخستین مدرک این حدیث، دو کتاب *کمال الدین و علل الشرایع* است که مؤلف هر دو، شیخ جلیل‌القدر، شیخ صدوق (متوفی ۳۸۱ق) است. همه‌ی نقل‌های دیگر این روایت از این دو

۱. مقالات «تحلیل عقلایی علل غیبت امام زمان؛ از امکان تا تحلیل وقوع» و «واکاوی انتقادی سزانگاری چرایی غیبت امام زمان علیه السلام» که به ترتیب در شماره‌گان ۶۶ و ۶۷ نشریه «مشرق موعود» به چاپ رسید.

۲. حَدَّثَنَا الْمُظْفَرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظْفَرِ الْعَلَوِيِّ السَّمَرْقَنْدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْعُودٍ وَ حَيْدَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ السَّمَرْقَنْدِيِّ جَمِيعًا قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُسْعُودٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَبْرِئِيلُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْبَغْدَادِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الصَّبْرِيِّ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِنَّ لِلْقَائِمِ مِنَّا غَيْبَةً يَطْوُلُ أَمْدُهَا فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ لِمَ ذَلِكَ قَالَ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَبَى إِلَّا أَنْ تَجْرِيَ فِيهِ سُنَنُ الْأَنْبِيَاءِ فِي غَيْبَاتِهِمْ وَ إِنَّهُ لَا بُدَّ لَهُ يَا سَدِيرُ مِنْ اسْتِيفَاءِ مَدَدِ غَيْبَاتِهِمْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى «لَتَرْكَبَنَّ ظَبْقًا عَن ظَبْقٍ» أَي سُنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَمْ (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ۴۸۰).

کتاب بوده، یا این که طریقتش به این دو منتهی می شود. مختصر تفاوتی که میان سند حدیث مذکور در کتاب های *علل الشرایع* و *کمال الدین* مشاهده می شود، به این قرار است:

در سند *کمال الدین* بعد از «العلوی»، «السمرقندی» اضافه کرده، و «جعفر بن محمد بن مسعود» را بدل از «جعفر بن مسعود» در آورده است. این که از دو نفر جعفر بن مسعود و حیدر بن محمد نقل می کند، به جهت تأکید مطلب و تعدد طریق است تا اگر یکی از راویان، مشکل توثیق داشته باشد، دیگری، آن مشکل را نداشته باشد و در نتیجه، در توثیق سند، خللی وارد نشود.^۱ از نظر متن نیز انتهای روایت علل چنین آمده است: «لَتَرْكَبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ أَى سُنَنًا عَلَى سُنَنِ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ» و دو واژه ی «سُنَنًا عَلَى» را افزون بر روایت *کمال الدین* دارد.

مظفر بن جعفر علوی سمرقندی: توثیق خاص ندارد و مرحوم خوبی (خوبی، ۱۴۰۹ق: ج ۱۸، ۱۸۹) و مرحوم تُستری درباره او ساکت اند، اما از آن جا که از مشایخ صدوق است و صدوق فراوان از وی نقل کرده، ثقه به شمار می آید. مرحوم مامقانی بر اساس همین مبنا بر وثاقت وی تصریح دارد (مامقانی، ۱۳۸۹ش: ج ۳، ۹۶).

جعفر بن محمد بن مسعود: وی فرزند محمد بن مسعود عیاشی صاحب تفسیر معروف عیاشی است که درباره پسر توثیق خاص نیامده، اما ممدوح است. مثلاً ابن داوود درباره وی می نویسد: «العیاشی فاضل روی عن أبيه جميع كتب أبيه روی عنه أبو المفضل الشیبانی» با این حال، می توان او را ثقه به شمار آورد؛ زیرا چنین شخصیتی که تمام کتاب های پدرش را نقل کرده است، اگر ایرادی از جهت وثاقت داشت، حتماً علما و صاحب نظران نسبت به نقل از وی حساسیت نشان می دادند. از این رو، همین سکوت، نشانه وثاقت وی است.

حیدر بن محمد بن نعیم السمرقندی: شیخ بر جلالت قدر او تأکید دارد (طوسی، بی تا: ۱۱۶؛ طوسی، ۱۴۲۷ق: ۴۲۰) و ابن داوود و علامه بر وثاقت وی تصریح دارند و او را عالمی جلیل می شمارند (ابن داود، بی تا: ۱۳۶؛ حلی، ۱۳۸۱ق: ۵۷). با این اوصاف، مرحوم مامقانی او را ثقه می شمارد (مامقانی، ۱۳۸۹ش: ج ۳، ۹۶)، اما آیت الله خوبی تنها حسن بودن وی را می پذیرد و نسبت به اثبات وثاقت وی تردید دارد. ایشان می فرماید: «پیش از علامه و ابن داود، کسی را نیافتیم که ایشان را ثقه بداند و شاید این دو برداشتی اشتباه از فرمایش شیخ طوسی کرده اند، که فرموده بود: «جلیل القدر است» و این احتمال بعید نیست» (خوبی، ۱۴۰۹ق: ج ۶، ۳۱۶) (اثبات وثاقت یکی از این دو نفر، یعنی «جعفر بن محمد بن مسعود» و «حیدر بن محمد بن

۱. ر.ک: طوسی، ۱۳۸۸ش: ج ۱، ۲۰.

نعیم السمرقندی» کافی است؛ زیرا دو طریق هستند و پذیرش وثاقت «جعفر بن محمد بن مسعود» دشوار نیست).

محمد بن مسعود عیاشی: صاحب تفسیر معروف عیاشی و عالم جلیل القدر. ایشان، در ابتدای امر از علمای اهل سنت بود، ولی شیعه شد و خدمات زیادی به مذهب شیعه کرد. نجاشی گوید:

ایشان، ثقه، راستگو، و عین یعنی شخصیتی از شخصیت های این طایفه است. ابتدا، مذهب عامی داشت و سنی بود و از احادیث عامه زیاد شنیده بود، آن گاه مستبصر شد و مذهب شیعه را پذیرفت (نجاشی، ۱۴۰۷ق: ۳۵۰).

جبرئیل بن احمد الفاریابی: توثیق خاص ندارد و تنها درباره وی گفته شده: «یکنی ابامحمد و کان مقيما بکث کثیر الروایة عن العلماء بالعراق و قم و خراسان» (ابن داود، بی تا: ۸۰) اما شیخ عیاشی است و کشی نیز از او روایت نقل کرده است و اگر این موارد را از توثیق عام بشماریم، ثقه خواهد بود.

موسی بن جعفر البغدادی (موسی بن جعفر بن وهب بن البغدادی): توثیق خاص ندارد. ابن داود وی را در باب اول کتابش (باب الممدوحین و من لم یضعفهم الأصحاب) آورده است. (ابن داود، بی تا: ۳۵۴) نجاشی و شیخ طوسی نیز تنها از او با عنوان صاحب کتاب یاد کرده اند (نجاشی، ۱۴۰۷ق: ۴۰۶؛ طوسی، ۱۴۲۷ق: ۳۵۴). مرحوم مامقانی که سعه ی مشرب دارد، در مورد این شخص، با تأمل حرکت می کند و می فرماید:

برحسب ظاهر، ایشان، امامی مذهب و شیعه است، اما حال ایشان، مجهول بوده و نمی دانیم چگونه آدمی بوده است؟ (مامقانی، ۱۳۸۹ش: ج ۳، ۹۶).

با این حال، توثیقات عامی برای وی می توان یافت: ۱. در سند کامل الزیارات آمده (ابن قولویه از پدرش و وی از موسی بن جعفر نقل می کند)؛ ۲. بزرگانی چون (محمد بن قولویه، احمد بن محمد بن عیسی اشعری و سعد بن عبدالله) از او نقل روایت دارند.

الحسن بن محمد بن سماعه الصیرفی: علامه و شیخ طوسی، ایشان را چنین معرفی می کنند:

الحسن بن محمد بن سماعه، ابومحمد الکندی الصیرفی الکوفی، واقفی مذهب است، اما تصانیف خوبی دارد و فقه و دانش پاکی دارد (یعنی، انحراف سلیقه ندارد) و حسن انتقاد (یعنی در نقد یا انتخاب حدیث مهارت) دارد و احادیث زیادی را می دانست (طوسی، بی تا: ۱۳۳؛ حلی، ۱۳۸۱ق: ۴۴۲).

نجاشی و علامه، در مورد ایشان می‌فرمایند: «ایشان، فقیه و ثقه است» (نجاشی، ۱۴۰۷ق: ۴۰). بنابراین، این فرد، مشکل مذهب و انحراف عقیده دارد، اما مشکل وثاقت ندارد (طوسی، ۱۳۸۸ش: ج ۱، ۲۶).

حنان بن سدید الصیرفی: وی واقفی بوده و در عین حال، برخی مانند شیخ در فهرست او را ثقه شمرده‌اند (طوسی، بی تا: ۱۶۴). شیخ مؤیداتی هم برای آن می‌آورد: ۱. ابن محبوب و دیگران از اصحاب اجماع، از ایشان روایت نقل کردند؛ ۲. کثیرالروایه است؛ ۳. روایاتش راست و استوار است؛ ۴. روایاتش مقبول است.

اییه: سدید بن حکیم الصیرفی: توثیق خاص ندارد. نام وی در رجال برقی در زمره اصحاب امام باقر (ع) و در رجال طوسی در زمره اصحاب امام صادق (ع) ذکر شده است. دو دسته روایات متعارض درباره وی نقل شده است. علامه حلی یکی از روایات مدح را معتبر دانسته و آن را دال بر علو مرتبه سدید می‌شمارد (حلی، ۱۳۸۱ق: ۱۶۵). مرحوم خویی پس از نقد و بررسی سندی و دلالتی این روایات می‌فرماید: «آنچه که از روایات ما مدح و ذم در مورد سدید گفته شد، با هیچ کدامشان نمی‌توان بر خوبی و یا بدی سدید استدلال کرد». مرحوم خویی نظر خودش را چنین بیان می‌دارد:

سدیر بن حکیم، ثقه است، به جهت این که جعفر بن محمد بن قولویه در کامل الزیارات و نیز علی بن ابراهیم - در تفسیرش - به وثاقت ایشان شهادت داده‌اند (خویی، ۱۴۰۹ق: ج ۶، ۳۰۲).

نتیجه

روایت موثقه است. البته با قطع نظر از سند آن، روایات زیادی از ائمه وارد شده است که مضمون آنها با مضمون این روایت، مطابقت دارد و متن این روایت را تأیید و تقویت می‌نماید. بخشی از این روایات، از خود امام صادق (ع) است و بخشی دیگر از امام سجاد (ع)، امام باقر (ع) و امام رضا (ع)^۱.

دلالت

پیش از پرداختن به دلالت روایت، توجه به چند نکته مفید است:

۱. این شواهد و مؤیدات در کتاب تا ظهور، ج ۱، ۳۲ تا ۳۵ تبیین شده است (رک: کمال الدین، ج ۱، ۱۳۶، ۳۲۱، ۳۲۲؛ ج ۲، ۲۸، ۳۴ و ۳۵۰؛ نورالقلین، ج ۴، ۱۲۵؛ البرهان، ج ۲، ۲۴؛ الغیبة (نعمانی)، ۱۶۴؛ الغیبة (طوسی)، ۱۴۰ و ۲۶۱).

واژه «سنت» در معانی شیوه، روش، خوی، عادت، طبیعت و سرشت به کار می‌رود.^۱ شیخ طوسی و مرحوم طبرسی، آن را «عادت جاری و مستمر» معنا کرده‌اند.^۲ علامه طباطبایی گوید: «سنت» به معنای طریقه معمول و رایج است که به طبع خود غالباً یا دائماً جاری باشد.^۳ این شیوه دائمی، گاهی، شیوه گذشتگان است، به تعبیر قرآن: «سُنَّةَ الْأَوَّلِينَ» (حجر: ۱۳؛ کف: ۵۵) یا «سُنَّتِنَ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ» (نساء: ۲۶). گاهی سنت الهی است: «سُنَّةَ اللَّهِ» (احزاب: ۳۸ و ۶۲؛ فتح: ۲۳). و گاهی سنت پیامبران: «سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا» (اسراء: ۷۷) البته در مورد اخیر، باز هم در واقع سنتی الهی است، اما از آن جا که این سنت‌ها به خاطر پیامبران جریان یافته است، به پیامبران نسبت داده شده است.^۴ سنت الهی، عادت خدا (طبرسی، ۱۳۷۲ ش: ج ۸، ۶۴۵) و جریان‌ی از فرمان، حکم و قضای او است. به عبارت دیگر، سنت الهی، مجموعه قوانین ثابتی است که در نظام هستی جاری است، اعم از قوانین مادی یا معنوی.^۵ در مجموع می‌توان گفت، قانون اسباب و مسببات که در قرآن، «سنت خدا» نامیده می‌شود، ایجاب می‌کند که جهان آفرینش براساس نظام خاص خود، اداره شود:

«سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا»^۶

۱. السُّنَّةُ الطَّرِيقَةُ الْمُسْتَقِيمَةُ الْمَحْمُودَةُ (تهذيب اللغة، ج ۱۲، ۲۱۰)؛ السُّنَّةُ: الْعَادَةُ (المحيط في اللغة، ج ۸، ۲۴۸)؛ السُّنَّةُ، وَهِيَ السَّبِيْرَةُ (معجم مقاييس اللغة، ج ۳، ۶۱)؛ فَالسُّنَّتُنْ: جَمْعُ سُنَّةٍ، وَ سُنَّةُ الْوَجْهِ: طَرِيقَتُهُ، وَ سُنَّةُ التَّبِيْ: طَرِيقَتُهُ الَّتِي كَانَ يَتَحَرَّاهَا (مفردات الفاظ القرآن، ج ۱، ۴۲۹)؛ السُّنَّةُ: السَّبِيْرَةُ حَسَنَةً كَانَتْ أَوْ قَبِيْحَةً ... السُّنَّةُ: الطَّبِيْعَةُ ... سُنَّتِنَ الطَّرِيقِ وَ سُنَّتُهُ، وَ سُنَّتُهُ: نَهْجُهُ (المحكم و المحيط الأعظم، ج ۸، ۴۱۷)؛ السُّنَّةُ: السَّبِيْرَةُ، وَ الطَّبِيْعَةُ (القاموس المحيط، ج ۴، ۲۳۱).
۲. اصل السنة الطريقة. و من عمل الشيء مرة أو مرتين لا يقال: إن ذلك سنة، لأن السنة الطريقة الجارية، ولا تكون جارية بما لا يعتد به من العمل القليل (التبيان في تفسير القرآن، ج ۸، ۳۶۳)؛ السنة الطريقة في تدبير الحكم و سنة رسول الله ﷺ طریقه التي أجزاها بأمر الله تعالى فأضيفت إليه و لا يقال سنته إذا فعلها مرة أو مرتين لأن السنة الطريقة الجارية (مجمع البيان، ج ۸، ۵۸۱)؛ و المراد بالسنة هنا الطريقة المستمرة (مجمع البيان، ج ۸، ۸۳۲).
۳. السنة هي الطريقة المعمولة التي تجرى بطبعها غالباً أو دائماً (الميزان، ج ۱۶، ۱۴۰).
۴. و هذه السنة و هي إهلاك المشركين الذين أخرجوا رسولهم من بلادهم و طردوه من بينهم سنة لله سبحانه، و إنما نسبها إلى رسله لأنها مسنونة لأجلهم بدليل قوله بعد: «و لا تجد لسنتنا تحويلاً» و قد قال تعالى: ﴿و قال الذين كفروا لرسولهم لنخرجنكم من أرضنا أو لتعودن في ملتنا فأوحى إليهم ربهم لنهلكن الظالمين﴾ (إبراهيم: ۱۳) (الميزان، ج ۱۳، ۱۷۴).
۵. مانند سنت خدا در در اتمام حجت (انعام: ۱۲۰-۱۳۱؛ اسراء: ۱۵؛ قصص: ۵۹)؛ سنت خدا در اجل امتها (اعراف: ۳۴؛ يونس: ۴۹؛ شوری: ۱۴)؛ سنت خدا در اجل انسان (آل عمران: ۱۴۵؛ نحل: ۶۱؛ عنكبوت: ۵۳؛ سبأ: ۳۰؛ منافقون: ۱۱)؛ سنت استدراج (آل عمران: ۱۷۸؛ انعام: ۴۴؛ اعراف: ۱۸۲-۱۸۳؛ توبه: ۵۹؛ مريم: ۷۵؛ قلم: ۴۴-۴۵)؛ سنت امتحان (آل عمران: ۱۷۹)؛ سنت خدا در یاری پیامبران و مؤمنان (صافات: ۱۷۱-۱۷۳؛ غافر: ۵۱؛ مجادله: ۲۱؛ روم: ۴۷) و... (رک: فرهنگ قرآن، ج ۱۶، ۳۱۷-۲۳۲).
۶. (احزاب: ۶۲)؛ استاد شهید مرتضی مطهری در همین زمینه می‌نویسد: «قرآن کریم این گمان را که اراده‌ای گزافکار و مشیتی بی‌قاعده و بی‌حساب سرنوشت‌های تاریخی را دگرگون می‌سازد به شدت نفی می‌کند و تصریح می‌نماید که قاعده‌ای ثابت و تغییرناپذیر بر سرنوشت‌های اقوام حاکم است» (مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۴، ۴۱۰).

این سنت خداوندی است که در میان پیشینیان نیز بود و در سنت خدا تغییری نخواهی یافت.

امام صادق (ع) در حدیثی، این حقیقت را روشن تر بیان می نماید:

أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرَى الْأَشْيَاءُ إِلَّا بِأَسْبَابٍ فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا (کلینی، ۱۳۶۵: ج ۱، ۱۸۳)؛
خداوند، امور را جز از طریق اسباب، به پیش نمی برد. پس برای هر چیزی سبب قرار داده است.

در نتیجه، سنت، بر یک قاعده عمومی دلالت دارد که موضوع و محمول دارد. البته گاهی قانون با توجه به موضوع نام گذاری می شود: «قانون سرقت»، گاهی با توجه محمول: «قانون مجازات های اسلامی». با این مقدمه، مراد از سنت غیبت، قانون ها و قاعده هایی است که محمول آن، غیبت است.

واژه «مَدَد» به معنای عدد است.^۱ که در این جا مراد از آن، زمان است، به ویژه در برخی نقل ها واژه «مُدَّة» آمده است که دلالتش بر معنای زمان روشن تر است (راوندی، ۱۴۰۹: ج ۲، ۹۵۵؛ نیلی جعفری، ۱۳۸۷: ۸۰).

نسبت به جارو مجرور «فی غیباتهم» که قیدی برای «سُنن» است، دو احتمال وجود دارد: الف) متعلق آن، عامل عام محذوف باشد، مانند «تکون» یا «کائنة»: «سُنن الانبياء كائنة فی غیباتهم»؛ در این صورت، مراد از سنت ها، سنت هایی است که درباره غیبت ها وجود دارد. مانند سنت های الهی در ظلم. به عبارت دیگر، با این احتمال، مراد از سنت، قاعده هایی است که محمول آنها «غیبت» خواهد بود، مثلاً «هرگاه مردم ستم کنند، خداوند پیامبر را غائب کرد» (سنن الانبياء فی الغيبة مانند سنة الله فی الظلم).

ب) متعلق آن، عامل خاص محذوف باشد؛ مثلاً به قرینه فعل «یجری» که پیشتر آمده بود، آن عامل محذوف را «تجری» یا «جاریة» بگیریم؛ در این صورت، مراد از عبارت، سنت هایی است که در غیبت انبیای پیشین جریان یافته است. با توجه به حرف جرّ «فی» این جریان یافتن سنت در غیبت است؛ یعنی در طول تحقق غیبت. بنابراین، غیبت، ظرف سنت است، نه خود سنت (سنن الانبياء فی زَمَن الغيبة).

۱. «المَدَدُ: العدد» المحيط فی اللغة، ج ۹، ۲۷۳؛ «المَدَدُ: ما مَدَّهُم بهِ أو أَمَدَّهُم» (المحكم و المحيط الاعظم، ج ۹، ۲۷۸)؛ مَدَدُ الجيش: ما يَمُدُّ به من مال ورجال و سلاح و كراع و المَدَد: المادة، قال الله تعالى: وَ لَوْ جُنْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا (شمس العلوم، ج ۹، ۶۱۸۳).

احتمال دوم آن گاه سامان می‌یابد که سنت‌هایی را بیابیم که تنها در زمان غیبت جریان داشته باشد و چنین سنتی را نمی‌یابیم؛ افزون بر این، اساساً سوال راوی از چرایی غیبت است و امام هم در مقام پاسخ به این سوال است؛ لذا طبیعتاً پاسخ حضرت این خواهد بود که سنت خدا در مورد غیبت انبیاء یعنی آنچه باعث غیبت انبیا شده است، در مورد حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف هم جریان دارد. در نتیجه، احتمال اول تقویت می‌شود، پس مراد از سنت‌ها، سنت‌هایی است که درباره غیبت‌ها وجود دارد.

در این روایت نمی‌فرماید: «سنة الانبياء»، بلکه می‌فرماید: «سنن الانبياء في غيابتهم» بنابراین، سنت‌های متعددی بوده است؛ گرچه نقطه مشترک همه این سنت‌ها، این است که به غیبت آن پیامبر منجر شده است؛ حال، این پرسش شکل می‌گیرد که آیا این سنن متعدد، مشابه بوده یا متفاوت بودند. برای انتخاب احتمال درست دو کار باید انجام داد:

اول: بررسی دلالتی متن با دقت در واژگان و ترکیب‌ها؛ مثلاً در این روایت چند جمع کنار هم آمده است: «سنن الانبياء في غيابتهم» اگر واژه «غیبة» به جای «غیبات» می‌آمد، احتمال آن که سنن یکسان و مشترک باشد بیشتر می‌بود. از این منظر، احتمال دلالت روایت بر تفاوت سنن‌ها بیشتر است.

دوم: مراجعه به ادله بیرونی که براساس آنها مشخص کنیم که سنن‌های پیامبران چگونه بوده است؟ آیا همگی یکسان بوده، یا با هم تفاوت داشته است؟ در این مقام، اگرچه سنت همه انبیا را نمی‌دانیم، لکن اگر تفاوت سنت انبیای نقل شده نیز ثابت شود کافی است. بعید نیست به کمک روایات بتوانیم بر تعدد و تفاوت سنن انبیا تأکید ورزیم. در ادامه برخی از این روایات نقل خواهد شد.

در این جا مراد از «سنن الانبياء»، تمام سنن انبیا نیست؛ زیرا با قید «في غيابتهم» محدود شده است و تنها سنت غیبت ایشان مد نظر است؛ یعنی سنت غیبت انبیای پیشین درباره امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز جاری است. با این بیان دو نکته روشن می‌شود: یکم. از این بیان لازم نمی‌آید همه ی انبیاء غیبت داشته باشند. دوم. رابطه این روایت نسبت به روایاتی که به جریان یافتن سنن انبیا درباره امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اشاره دارند، عموم و خصوص است؛ زیرا آن‌ها به سنت‌های دیگری هم اشاره دارند، اما این روایت تنها سنت غیبت را مدنظر دارد. یکی از آن روایات، روایت زیر است:

ابو بصیر گوید از امام باقر عجل الله تعالی فرجه الشریف شنیدم که می‌فرمود: در صاحب این امر سنتی از موسی عجل الله تعالی فرجه الشریف، سنتی از عیسی عجل الله تعالی فرجه الشریف، سنتی از یوسف عجل الله تعالی فرجه الشریف و سنتی از محمد صلى الله عليه وآله است. اما از

موسی آن است که او خائف و منتظر است، اما از عیسی (عج) آن است که آنچه درباره عیسی (عج) گفتند درباره او نیز می‌گویند، اما از یوسف (عج) زندان و غیبت است، و اما از محمد (ص) قیام به سیره او و تبیین آثار اوست، پس هشت ماه شمشیرش را بر شانه خود می‌گذارد و پیوسته دشمنان خدا را بکشد تا به غایتی که خدای تعالی خشنود گردد، گفتم: چگونه می‌داند که خدای تعالی خشنود شده است؟ فرمود: خدای تعالی در قلبش رحمت را القا کند (صدوق، ۱۳۹۵ق: ج ۱، ۳۲۹).

اکنون به بررسی دلالت روایت می‌پردازیم:

در این روایت، امام صادق (عج) از غیبت امام زمان (عج) این‌گونه خبر می‌دهد: «إِنَّ لَلْقَائِمِ مَنَّا غَيْبَةً يَطُولُ أَمَدُهَا»؛ این بیان امام به دو مطلب اشاره دارد:

یکم: امام زمان (عج) غیبت خواهد داشت: «إِنَّ لَلْقَائِمِ مَنَّا غَيْبَةً»؛

دوم: این غیبت طولانی خواهد بود.

وصف «يَطُولُ أَمَدُهَا» بر این مطلب تأکید دارد. ممکن است کسی بگوید: امام در این روایت، تنها به طولانی بودن غیبت اشاره دارد و خود غیبت مدّ نظر نیست، مگر بالتبع، اما این گفتار نادرست است؛ زیرا در آن صورت امام می‌فرمود: «إِنَّ غَيْبَةَ الْقَائِمِ يَطُولُ أَمَدُهَا» نه: «إِنَّ لَلْقَائِمِ مَنَّا غَيْبَةً يَطُولُ أَمَدُهَا» و عبارت دوم، تاب تأکید بر هر دو مطلب را دارد.

آن‌گاه راوی می‌پرسد: «لِمَ». درباره این پرسش دو احتمال وجود دارد:

مراد از این پرسش، پرسش از هر دو مطلب باشد. در این صورت، پاسخ امام چند بخش دارد: در ابتدا امام چرایی لَابُدَيَّتِ اصل غیبت را مطرح می‌سازند: «لَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَبِي إِلَّا أَنْ تَجْرِي فِيهِ سُنُّ الْأَنْبِيَاءِ فِي غَيْبَاتِهِمْ» یعنی بنای خداوند بر این است که سنت انبیای پیشین در غیبت‌های‌شان درباره امام زمان (عج) نیز جریان یابد و استثناپذیر نیست: «أَبَى إِلَّا أَنْ تَجْرِي فِيهِ».

براساس روایات، ادریس، نوح، صالح، ابراهیم، یوسف، موسی، شعیب، اسماعیل، الیاس، سلیمان، دانیال، لوط، عزیز و عیسی غیبت داشته‌اند (صدوق، ۱۳۹۵ق: ج ۱، ۱۲۷-۱۵۸) و یکی از سنت‌های پیامبران، همین غیبت‌ها است. حال، در این روایت، در پاسخ چرایی غیبت،

۱. البته می‌توان درباره استفاده از نام «قائم» نیز تأمل کرد؛ گویا حضرت می‌فرماید: «قائم ما را غیبتی طولانی است»؛ یعنی: «لازمه فرارسیدن آن قیام موعود، غیبت است» (تعلیق حکم بر وصف شعر به علیت است). این نگاه، می‌تواند نگاه فلسفه تاریخی به قیام امام زمان (عج) تقویت کند؛ بنابراین، خداوند طرح ویژه‌ای ریخته است که لازمه رسیدن به آن قیام نهانی، غیبت است.

اجرای سنن انبیای پیشین در حق امام زمان علیه السلام مطرح شده است. یعنی همان گونه که در شیوه زندگی پیامبران پیشین سنت غیبت وجود داشته است، این سنت در زندگی امام زمان علیه السلام نیز جریان یافته و ایشان غایب شدند. به عبارت دیگر، پیامبران پیشین به دلایل و اسباب مختلف غیبت داشته اند؛ گاه به جهت خوف قتل، گاه به جهت آماده شدن زمینه قیام، گاه برای امتحان امت و...، حال، تمامی این اسباب (بهانه جویی ها، بدعهدی ها، امتحان و...) در این امت نیز رخ می دهد و در نتیجه، به ناچار همه آن سنت غیبت ها نیز درباره امام زمان علیه السلام جریان خواهد داشت؛ چرا که: «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا» (فاطر: ۴۳).

آن گاه بخش دوم روایت به چرایی طولانی بودن این غیبت ها اشاره دارد: «وَإِنَّهُ لَا يُدَلُّ لَهُ يَا سَدِيرٌ مِنْ اِسْتِيفَاءِ مَدَدِ غَيْبَاتِهِمْ» یعنی به ناچار باید زمان غیبت های آن پیامبران سپری شود (زیرا یکایک آن اسباب و سنت ها جریان دارد و هر یک غیبتی خاص با زمانی ویژه خود را می طلبد) و سپری شدن تمام این زمان ها به طولانی شدن غیبت می انجامد.

اگر چه از گفتار حضرت دو مطلب استفاده می شود (اصل غیبت و طولانی بودن آن)، اما پرسش راوی تنها ناظر به چرایی طولانی شدن غیبت است؛ چرا که پاسخ امام تنها ناظر به چرایی طولانی بودن غیبت است: «لَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَبَى أَنْ تَجْرِيَ فِيهِ سُنُنُ الْأَنْبِيَاءِ فِي غَيْبَاتِهِمْ وَإِنَّهُ لَا يُدَلُّ لَهُ يَا سَدِيرٌ مِنْ اِسْتِيفَاءِ مَدَدِ غَيْبَاتِهِمْ» یعنی چون خدا می خواهد سنت انبیا در زمینه غیبت های شان درباره غیبت این حضرت جریان یابد، به ناچار باید به اندازه غیبت های آن ها، غیبت حضرت نیز به طول بیانجامد. بر این اساس، جمله اول حضرت مقدمه است برای جمله دوم و هر دو برای تبیین چرایی طولانی بودن غیبت آمده است. به هر روی، بنا بر هر دو احتمال، بخشی از روایت مرتبط با چرایی طولانی شدن غیبت خواهد بود.

روایات دیگر

روایات دیگری نیز وجود دارد که از جریان یافتن سنت غیبت انبیای پیشین خبر داده است. از جمله:

حسن بن محمد بن صالح گوید: از امام حسن بن علی عسکری علیه السلام شنیدم که می فرمود: این فرزندم قائم پس از من است و او همان کسی است که سنت های انبیاء از طول عمر و غیبت در او جاری است تا به غایتی که دل ها به واسطه طول مدت سخت گردد و جز کسی که خدای تعالی ایمان را در دلش نقش کرده و وی را با روحی

از جانب خود مؤید ساخته است در عقیده به امامت او ثابت نماند (صدوق، ۱۳۹۵ق: ج ۲، ۵۲۴).^۱

این روایت، از جریان یافتن دو سنت عمر طولانی و غیبت درباره امام زمان عجل الله تعالی فرجه سخن گفته است، تا جایی که به واسطه طولانی شدن غیبت، قلب‌ها دچار قساوت گشته و در ایمان ایشان خلل وارد شود.

در روایتی دیگر،^۲ امام صادق عجل الله تعالی فرجه تأکید دارد که سنت‌های مربوط به غیبت انبیای پیشین مو به مو و بعینه رخ خواهد داد و لازمه‌ی جریان یافتن مو به مو سنت‌های انبیای پیشین آن است که غیبت طولانی خواهد بود.

برخی از پژوهشگران (رحیمی جعفری، ۱۳۹۲ش: ۹۷) روایت زیر را نیز ذیل عنوان اجرای سنت انبیاء درباره حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه ذکر نمودند:

جابر بن عبدالله انصاری گوید از رسول خدا صلى الله عليه وآله شنیدم که می‌فرمود:

ذوالقرنین بنده صالحی بود که خدای تعالی او را بر بندگانش حجت قرار داد و او قومش را به خدای تعالی فراخواند و آنها را به تقوای الهی فرمان داد ولی آنها ضربتی بر طرفی از سر او زدند و او زمانی از دیدگان آنها غایب شد تا به غایتی که گفتند او مرده است یا هلاک شده است! در کدام وادی گذر می‌کند؟ سپس آشکار گردید و به نزد قومش بازگشت و آنها ضربتی دیگر بر طرف دیگر سر او زدند و در میان شما کسی هست که بر سنت او باشد و خدای تعالی ذوالقرنین را در زمین مقتدر کرد و وسیله هر کاری را به او داد و او به مغرب و مشرق رسید و خدای تعالی روش او را در قائم از فرزندان ما جاری می‌سازد و او را به شرق و غرب زمین می‌رساند تا به غایتی که هیچ آب انبار و موضعی از کوه و دشت نباشد که ذوالقرنین بر آن گام نهاده باشد جز آن که او نیز بر آن گام نهد و خداوند گنج‌ها و معادن زمین را برای او آشکار کند و او را به واسطه ترسی که در دل دشمن می‌افکند یاری می‌کند و زمین را پر از عدل و داد می‌نماید

۱. در سلسله سند این روایت دو تن وجود دارد که درباره آنها گفتگو است: «ابوالفرج المظفر بن احمد» که مدح و ذمی ندارد و تنها شیخ طوسی در قسمت «من لم یرو عنهم» آورده است. «حسن بن محمد بن صالح» که مجهول است.

۲. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عَمْرَانَ التَّخَمِيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَزِيدِ التُّوفَلِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي تَجِيبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ إِنَّ سُنَّتَ الْأَنْبِيَاءِ بِمَا وَقَعَ بِهِمْ مِنَ الْغِيَبَاتِ خَادِتَةٌ فِي الْقَائِمِ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ حَذْوُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُدَّةُ بِالْقُدَّةِ... (كمال الدین، ج ۲، ۳۴۵). در سلسله سند روایت، علی بن حمزه بطائنی و نیز فرزندش حسن بن علی بن حمزه بطائنی وجود دارد که هر دو واقفی هستند. از این رو، برخی این روایت را ضعیف شمرده‌اند (ر.ک: محسن رحیمی جعفری، حقیقت غیبت از منظر روایات، ۸۷).

همان گونه که پر از ظلم و ستم شده باشد (صدوق، ١٣٩٥: ج ٢، ٣٩٤).

این روایت و دیگر روایات مشابه که تنها به جریان یافتن سنت غیبت یک پیامبر مانند یوسف،^۱ صالح،^۲ موسی^۳ یا خضر^۴ در وجود مقدس امام زمان علیه السلام اشاره دارد، در مجموع

۱. حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْجُمَيْرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ فَصَالَةَ بِنِ ابِيُوبَ عَنْ سَدِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ فِي الْقَائِمِ سُنَّةً مِنْ يَوْسُفَ قُلْتُ كَأَنَّكَ تَذَكَّرُ حَبْرَةَ أَوْ غَيْبَتَهُ فَقَالَ لِي وَ مَا تُذَكِّرُ هَذِهِ الْأُمَّةَ أَشْبَاهَ الْخَنَازِيرِ أَنَّ إِخْوَةَ يَوْسُفَ كَانُوا أَسْبَاطًا أَوْلَادَ أَنْبِيَاءَ تَاجَرُوا يَوْسُفَ وَ بَايَعُوهُ وَ هُمُ إِخْوَتُهُ وَ هُوَ أَخُوهُمْ فَلَمْ يَعْرِفُوهُ حَتَّى قَالَ لَهُمْ أَنَا يَوْسُفَ وَ هَذَا أَخِي فَمَا تُذَكِّرُ هَذِهِ الْأُمَّةَ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي وَفْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ يَرِيدُ أَنْ يَسْتُرَ حُجَّتَهُ عَنْهُمْ لَقَدْ كَانَ يَوْسُفَ يَوْمًا مَلِكٌ مِصْرَ وَ كَانَ بَيْتُهُ وَ بَيْنَ وَالِدِهِ مَسِيرَةَ ثَمَانِيَةِ عَشْرَ يَوْمًا فَلَوْ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يَعْرِفَهُ مَكَانَهُ لَقَدَّرَ عَلَيَّ ذَلِكَ وَ اللَّهُ لَقَدْ سَارَ يَغْشَوْبُ وَ وُلْدُهُ عِنْدَ الْبِشَارَةِ فِي تِسْعَةِ أَيَّامٍ إِلَى مِصْرَ فَمَا تُذَكِّرُ هَذِهِ الْأُمَّةَ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِفَعْلٍ بِحُجَّتِهِ مَا فَعَلَ بِيَوْسُفَ أَنْ يَكُونَ يَسِيرُ فِيمَا بَيْتَهُمْ وَ بِمِشَى فِي أَسْوَاقِهِمْ وَ يَطَّأُ نِسْطَهُمْ وَ هُمْ لَا يَعْرِفُونَهُ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ أَنْ يَعْرِفَهُمْ نَفْسُهُ كَمَا أَذِنَ لِيَوْسُفَ عليه السلام حِينَ قَالَ لَهُمْ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيَوْسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ قَالُوا أَإِنَّكَ لَأَنْتَ يَوْسُفَ قَالَ أَنَا يَوْسُفَ وَ هَذَا أَخِي (كمال الدين، ج ١، ١٤٤).

۲. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْجُمَيْرِيِّ قَالُوا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ إِنَّ صَالِحًا غَابَ عَنْ قَوْمِهِ زَمَانًا وَ كَانَ يَوْمَ غَابَ عَنْهُمْ كَهَلًا مُبْدَحَ الْبِطْنِ حَسَنَ الْجِسْمِ وَافِرَ اللَّيْحَةِ حَمِيمَ الْبِطْنِ خَفِيفَ الْعَارِضِينَ مُخْتَمِعًا رُبْعَةً مِنَ الرِّجَالِ فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى قَوْمِهِ لَمْ يَعْرِفُوهُ بِصُورَتِهِ فَرَجَعَ إِلَيْهِمْ وَ هُمْ عَلَى ثَلَاثِ طَبَقَاتٍ طَبَقَةٌ جَائِدَةٌ لَا تَزِجُ أَبَدًا وَ أُخْرَى شَاكَّةٌ فِيهِ وَ أُخْرَى عَلَى يَقِينٍ فَبَدَأَ حَيْثُ رَجَعَ بِالطَّبَقَةِ الشَّاكَّةِ فَقَالَ لَهُمْ أَنَا صَالِحٌ فَكَذَّبُوهُ وَ شَتَمُوهُ وَ زَجَرُوهُ وَ قَالُوا بَرِّئَ اللَّهُ مِنْكَ إِنَّ صَالِحًا كَانَ فِي غَيْرِ صُورَتِكَ قَالَ فَأَتَى الْجُحَادَ فَلَمْ يَسْمَعُوا مِنْهُ الْقَوْلَ وَ نَفَرُوا مِنْهُ أَشَدَّ النَّفُورِ ثُمَّ انْطَلَقَ إِلَى الطَّبَقَةِ الثَّلَاثَةِ وَ هُمْ أَهْلُ الْيَقِينِ فَقَالَ لَهُمْ أَنَا صَالِحٌ فَقَالُوا أَخْبَرْنَا خَبْرًا لَا تَشْكُ فِيكَ مَعَهُ أَنَّكَ صَالِحٌ فَإِنَّا لَا تَمْتَرِي أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الْخَالِقُ يَنْقُلُ وَ يَحْوِلُ فِي أَى صُورَةٍ شَاءَ وَ قَدْ أَخْبَرْنَا وَ تَدَارَسْنَا فِيمَا بَيْنَنَا بَعْلَامَاتِ الْقَائِمِ إِذَا جَاءَ وَ إِنَّمَا يَصْبِحُ عِنْدَنَا إِذَا أَتَى الْخَبْرَ مِنَ السَّمَاءِ فَقَالَ لَهُمْ صَالِحٌ أَنَا صَالِحٌ الَّذِي أَتَيْتُكُمْ بِالنَّاقَةِ فَقَالُوا صَدَقْتَ وَ هِيَ الَّتِي تَنْدَارُشُ فَمَا عَلِمْتُمَهَا فَقَالَ لَهَا شَرِبْ وَ لَكُمْ شَرِبَ يَوْمٌ مَعْلُومٌ قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِمَا جِئْتَنَا بِهِ فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ فَقَالَ أَهْلُ الْيَقِينِ إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا وَ هُمْ الشُّكَّاكُ وَ الْجُحَادُ إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ قُلْتُ هَلْ كَانَ فِيهِمْ ذَلِكَ الْيَوْمَ عَالِمٌ بِهِ قَالَ اللَّهُ أَعْدَلُ مِنْ أَنْ يَنْزِلَ الْأَرْضَ بِلَا عَالِمٍ يَدُلُّ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ لَقَدْ مَكَتَ الْقَوْمَ بَعْدَ خُرُوجِ صَالِحٍ سَبْعَةَ أَيَّامٍ عَلَى فِتْرَةٍ لَا يَعْرِفُونَ إِمَامًا غَيْرَ أَنَّهُمْ عَلَى مَا فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ دِينِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ كَلِمَتِهِمْ وَاجِدَةٌ فَلَمَّا ظَهَرَ صَالِحٌ عِجْتَمَعُوا عَلَيْهِ وَ إِنَّمَا مَثَلُ الْقَائِمِ عِ مَثَلِ صَالِحٍ (كمال الدين، ج ١، ١٣٧).

۳. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا الْمُعَلَّى بْنُ مُحَمَّدِ الْبَصْرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ وَ غَيْرِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ فِي الْقَائِمِ عليه السلام سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عليه السلام قُلْتُ وَ مَا سُنَّتُهُ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ قَالَ حَفَاءَ مَوْلِدِهِ وَ غَيْبَتِهِ عَنْ قَوْمِهِ قُلْتُ وَ كَمْ غَابَ مُوسَى عَنْ أَهْلِهِ وَ قَوْمِهِ فَقَالَ ثَمَانِي [ثَمَانِي] وَ عَشْرِينَ سَنَةً (كمال الدين، ج ١، ١٥٢).

حَدَّثَنَا الشَّرِيفُ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ التَّوْفَلِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَيْسَى الْكِلَابِيِّ عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ عَنْ حَمْرَةَ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ أَبِيهِ حُمْرَانَ بْنِ أَغْيَنَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ سَمِعْتُ سَيِّدَ الْعَابِدِينَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَقُولُ فِي الْقَائِمِ مِثْلَ سُنَّتِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ سُنَّةٌ مِنْ آدَمَ عليه السلام وَ سُنَّةٌ مِنْ نُوحٍ وَ سُنَّةٌ مِنْ إِبْرَاهِيمَ وَ سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى وَ سُنَّةٌ مِنْ عَيْسَى وَ سُنَّةٌ مِنْ أَيُّوبَ وَ سُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَأَمَّا مِنْ آدَمَ وَ نُوحٍ فَطُولُ الْعُمُرِ وَ أَمَّا مِنْ إِبْرَاهِيمَ فَحَفَاءُ الْوِلَادَةِ وَ اغْتِزَالُ النَّاسِ وَ أَمَّا مِنْ مُوسَى فَالْحَوْفُ وَ الْغَيْبَةُ وَ أَمَّا مِنْ عَيْسَى فَالْحَيْلُافُ النَّاسِ فِيهِ وَ أَمَّا مِنْ أَيُّوبَ فَالْفَرَجُ بَعْدَ الْبَلْوَى وَ أَمَّا مِنْ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَالْخُرُوجُ بِالسِّيفِ (كمال الدين، ج ١، ٣٢٢).

حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا الْمُعَلَّى بْنُ مُحَمَّدِ الْبَصْرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ

می تواند در جهت بحث مفید باشد، اما به نظر می رسد تمسک به روایت اخیر نادرست است؛ زیرا پیامبر بودن ذوالقرنین ثابت نیست.^۲ در خود روایت نیز، «ذو القرنین» بنده صالح خدا و حجت بر قومش خوانده شده، اما به عنوان نبی از او یاد نشده است. ممکن است بگوئیم در جریان سنت ها، فرد اصل نیست و حتی اگرچه ذوالقرنین پیامبر نباشد، می تواند روش او و سنت جریان یافته پیرامون وی مورد توجه باشد، اما مشکل آن جاست که دیگر ذیل عنوان «جریان یافتن سنت انبیای پیشین» جایی نخواهد داشت!!

نتیجه گیری

با توجه به تعدد روایات در این بحث و وجود روایاتی معتبر چون موثقه سدید، از نظرگاه

۱. در منابع اهل سنت روایتی از پیامبر اسلام ص نقل شده است که براساس آن، پیامبر از نبی بودن یا نبودن ذوالقرنین اظهار بی اطلاعی کرده است (ثعلبی، قصص الانبیاء، ۳۲۴؛ عبدالملک بن محمد ثعالبی، ثمار القلوب فی المضاف والمنسوب، ۲۸۳). با این حال، ثعلبی و گروهی او را نبی غیرمرسل دانستند (ثعلبی، قصص الانبیاء، ۳۲۴) و گروهی دیگر او را نه نبی، بلکه بنده ای صالح و پادشاهی عادل شمرند. فخر رازی با استناد به سه فقره از آیات مربوط به ذوالقرنین، نبوت وی را مدلل ساخته است (فخر رازی، التفسیر الکبیر، ذیل کهف: ۸۳۸۵)، و به نظر می رسد که همین دیدگاه را پذیرفته است. در احادیث شیعی نیز با عناوین مختلفی از او یاد شده است: ۱. پیامبر و پادشاه (عباشی، کتاب التفسیر، ج ۲، ۳۴۰؛ ۲. پادشاهی مؤمن (الخصال، ج ۱، ۲۵۵)؛ ۳. بنده محبوب خدا (الخصال، ج ۱، ۳۹۳)؛ ۴. فردی عالم (الکافی، ج ۱، ۲۶۹). مرحوم مجلسی که گزیده ای از اخبار و احادیث منابع شیعی را در این باره گرد آورده است، در پایان نقل آنها می نویسد که ذوالقرنین نخستین پادشاه بعد از نوح و بنده صالح خدا بوده است (بحار الأنوار، ج ۱۲، ۲۱۱).
۲. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَزَائِقِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدِ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلْفِ مِنْ بَعْدِهِ فَقَالَ لِي مُبْتَدِئاً يَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَخْلُقِ الْأَرْضَ مُنْذُ خَلَقَ آدَمَ ع وَلَا يَخْلُقُهَا إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَجِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ بِهِ يَدْفَعُ الْبَلَاءَ عَنِ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ بِهِ يَنْزِلُ الْغَيْثُ وَ بِهِ يَخْرُجُ بَرَكَاتُ الْأَرْضِ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنْ الْإِمَامُ وَ الْخَلِيفَةُ بَعْدَكَ فَتَهَضُّ مُسْرِعاً فَدَخَلَ الْبَيْتَ ثُمَّ خَرَجَ وَ عَلَى عَاتِقِهِ غَلَامٌ كَأَنَّ وَجْهَهُ الْقَمَرُ لَيْلَةَ الْبَدْرِ مِنْ أَبْنَاءِ الثَّلَاثِ سِنِينَ فَقَالَ يَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ لَوْلَا كَرَامَتُكَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ عَلَيَّ حُجَجِهِ مَا عَرَضْتُ عَلَيْكَ ابْنِي هَذَا إِنَّهُ سَمِيَ رَسُولَ اللَّهِ ص وَ كُنِيئُهُ الَّذِي بَمَلَأِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جُوراً وَ ظُلماً يَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ مَثَلُهُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مَثَلُ الْخَضِرِ ع وَ مَثَلُهُ مَثَلُ ذِي الْقَرْنَيْنِ وَ اللَّهُ لِيُغَيِّبَنَّ غَيْبَةً لَا يَنْجُو فِيهَا مِنَ الْهَلَاكَةِ إِلَّا مَنْ تَبَتَّهَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ وَ وَقَفَهُ فِيهَا لِلدُّعَاءِ بِتَعْجِيلِ فَرَجِهِ فَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ فَقُلْتُ لَهُ يَا مَوْلَايَ فَهَلْ مِنْ عِلْمَةٍ يَطْمَئِنُّ إِلَيْهَا قَلْبِي فَتَنْطَلِقَ الْغَلَامُ بِلِسَانِ عَرَبِي فَصَبَحَ فَقَالَ أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ الْمُنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِهِ فَلَا تَطْلُبْ أَقْرَأَ بَعْدَ عَيْنٍ يَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ فَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ فَخَرَجْتُ مُسْرِعاً فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْقَدِ عُدْتُ إِلَيْهِ - فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَقَدْ عَظُمَ شُرُورِي بِمَا مَنَنْتَ بِهِ عَلَيَّ فَمَا السُّنَّةُ الْجَارِيَةُ فِيهِ مِنَ الْخَضِرِ وَ ذِي الْقَرْنَيْنِ فَقَالَ طُولُ الْعَبِيَّةِ يَا أَحْمَدُ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَإِنَّ غَيْبَتَهُ لَتَطُولُ قَالَ إِي وَ رَبِّي حَتَّى يَرْجِعَ عَنِ هَذَا الْأَمْرِ أَكْثَرَ الْقَائِلِينَ بِهِ وَ لَا يَبْقَى إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَهْدَهُ لَوْلَايَتِنَا وَ كَتَبَ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ وَ أَيْدَهُ بَرُوحَ مِنْهُ يَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ هَذَا أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ غَيْبٌ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَ اكْتُمْهُ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ تَكُنْ مَعَنَا غَداً فِي عِلِّيَّينَ (كمال الدين ج ۲، ۳۵۸).

سندی جای مناقشه نیست. از نظرگاه دلالی، از این روایات نکاتی به دست می‌آید: غیبت، ضرورتاً تحقق خواهد یافت و این پدیده‌ای حتمی است. سنت غیبت در انبیای پیشین وجود داشته است (نه ضرورتاً در همه‌ی انبیاء، بلکه به صورت فی الجملة)

سنت غیبت انبیای پیشین، مو به مو درباره‌ی امام زمان علیه السلام نیز جریان دارد (به تصریح روایت ابابصیر). اگر چه این روایات، چپستی آن سنت‌ها را به طور تفصیلی بیان نکرده است، اما در دیگر روایات به برخی ویژگی‌های غیبت انبیای پیشین اشاره شده است. از سوی دیگر، در برخی از آیات نیز حالات و رخداد‌های انبیای پیشین آمده است. از این رو، یکی از پژوهشگران با بازخوانی سیره انبیاء علیهم السلام و از جمله سنت غیبت ایشان، تلاش نموده است تا ارتباط آن را با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بیابد.^۱ بر اساس این پژوهش، افزون بر اصل غیبت، بسیاری از رخداد‌های پیرامون غیبت امام زمان علیه السلام، با سیره انبیای پیشین مناسبت دارد؛ از جمله: علت و عامل غیبت، دو غیبت داشتن، تردید در حیات غائب و شایعه‌پراکنی پیرامون او، اختلاف امت درباره‌ی وفات او، ارتباط با شبکه الهی در دوران غیبت. در نتیجه، هر چه درباره‌ی سیره‌های انبیای پیشین بیشتر درنگ نمائیم، نکات فزون‌تری پیرامون سنت غیبت امام زمان علیه السلام به دست خواهد آمد.

چون بناست تمام سنت‌های پیرامون غیبت انبیای پیشین درباره امام زمان علیه السلام جریان یابد، پس به ناچار باید زمان تک‌تک این سنت‌ها سپری شود، در نتیجه زمانه‌ی غیبت طولانی خواهد بود (به تصریح روایت سدید).

تنها روایت سدید به صورت صریح جریان یافتن سنت انبیای پیشین را علت غیبت یا طولانی شدن غیبت امام زمان علیه السلام بر شمرده است: «وَإِنَّهُ لَا بُدَّ لَهُ يَا سَدِيرٌ مِنْ اسْتِيفَاءِ مَدَدِ غَيْبَاتِهِمْ» یکی از پژوهشگران مهدویت،^۲ پس از نقل و تحلیل این روایت چنین نگاشته است: آنچه به عنوان علت غیبت امام مطرح شده، بیان یک قاعده کلی و عام نیست و لذا مراد حدیث مزبور این است که: «اراده خداوند بر این که سنت غیبت انبیای گذشته در مورد امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف جاری گردد، علت غیبت ایشان است». این سخن هر چند در پاسخ به سؤال از علت غیبت بیان شده، اما در واقع علت و سبب آن را بیان نمی‌کند و تنها توضیحی که می‌دهد

۱. امام مهدی علیه السلام در قرآن و روایات با تأکید بر بازخوانی سیره انبیاء علیهم السلام (فرزانه روحانی مشهدی، پایان‌نامه دکترا، دانشگاه تهران، ۱۳۹۲).

۲. ر.ک: سیدمحمد بنی‌هاشمی، «راز پنهانی و رمز پیدایی».

این است که: «خداوند چنین خواسته است» از فرمایش امام صادق (ع) چیزی بیش از این مقدار به دست نمی‌آید. اگر بخواهیم این مطلب را در قالب بیان علت غیبت بیان کنیم، باید گفت که: «علت غیبت امام زمان (ع) ، اراده الهی بر تحقق این امر است».

با توجه به این تحلیل، می‌توان گفت که رابطه این علت (اراده خدا) و معلولش (غیبت امام زمان (ع)) یک رابطه عقلی و ضروری است، چون وقتی خداوند چیزی را تکویناً اراده فرماید، عقل به ضرورت وجود آن حکم می‌نماید. بیان چنین علت‌های عام و کلی - که با هر حادثه‌ای اعم از وقوع غیبت و عدم آن سازگار است - اجازه هیچ نوع تحلیل عقلی از غیبت امام زمان (ع) را به انسان نمی‌دهد. بنابراین، دانستن و ندانستن این‌گونه علت‌ها در بحث فعلی مفید فایده زیادی نیست. حداکثر استفاده از این حدیث این است که امام، به علت اراده الهی غیبت اختیار کرده و تا وقتی این اراده باقی می‌باشد، غیبت ادامه پیدا می‌کند و رفع آن هم فقط به اراده الهی بستگی دارد (بنی‌هاشمی، ۱۳۸۴ ش: ۲۴۴).

این که پاسخ امام، تا اندازه‌ای ابهام‌آمیز است قابل پذیرش است؛ زیرا بر اساس فرمایش امام، «علت غیبت امام زمان (ع)، جریان یافتن سنت‌های انبیای پیشین است، یعنی همان اسباب و علت‌ها، یا همان ویژگی‌ها نیز در اینجا هم وجود داشته و از این رو، غیبت امام زمان (ع) نیز تحقق یافته است». اما این سخن که «بیان چنین علت‌هایی عام و کلی، اجازه هیچ نوع تحلیل عقلی از غیبت امام زمان را به انسان نمی‌دهد. بنابراین، دانستن و ندانستن این‌گونه علت‌ها در بحث فعلی مفید فایده زیادی نیست». کلامی ناصواب است؛ چرا که می‌توان این فرمایش امام را، نوعی راهنمایی به سوی اسباب غیبت دانست. اگر با استفاده از روایات دیگر، سبب غیبت انبیای پیشین را یافتیم؛ آنها را می‌توانیم برای غیبت امام زمان (ع) نیز مطرح کنیم. به عبارت دیگر، جریان یافتن سنت انبیاء، یک خواست الهی جبرآلود نیست، بلکه حرکت به سوی شکل‌گیری آن حکومت الهی جهانی با حوادث و موانعی در جامعه مواجه می‌شود که در برابر انبیای پیشین نیز وجود داشته است و در نتیجه، همان سنت‌های الهی جریان می‌یابد. ارتباط دادن این واقعیت، با سنت‌های الهی خود جای تأمل دارد و چه بسا حاکی از پیام‌ها و نکات فراوان باشد. مگر نه آن است که سنت‌های الهی با رفتار مردمان مناسبت دارد، پس چگونه است که ایشان می‌فرماید: «رفع آن هم فقط به اراده الهی بستگی دارد» مگر خود خداوند نفرموده است که: «ان الله لا یغَیِّرُ ما بقومٍ حتی یُغَیِّرُوا ما بانفسهم» (رعد: ۱۱) شهید مطهری در این زمینه چنین می‌گوید: «قرآن کریم نکته فوق‌العاده آموزنده‌ای در مورد سنت‌های تاریخ یادآوری می‌کند و آن این که مردم می‌توانند با استفاده از سنن جاریه

الهیة در تاریخ، سرنوشت خویش را نیک یا بد گردانند، به این که خویش و اعمال و رفتار خویش را نیک یا بد گردانند؛ یعنی سنت های حاکم بر سرنوشت ها در حقیقت یک سلسله عکس العمل ها و واکنش ها در برابر عمل ها و کنش هاست. عمل های معین اجتماعی، عکس العمل های معین به دنبال خود دارد. از این رو، در عین آن که تاریخ با یک سلسله نوامیس قطعی ولایتخلف اداره می شود، نقش انسان و آزادی و اختیار او به هیچ وجه محو نمی گردد (مطهری، ۱۳۷۶ ش: ج ۲۴، ۴۱۰).

پس این عنوان (جریان یافتن سنت انبیای پیشین) نیز می تواند تا اندازه ای در تحلیل جامع علل غیبت امام زمان علیه السلام مفید و کارساز باشد.

به عبارت دیگر، این عنوان به گونه ای جامع همه علل است؛ چرا که هیچ یک از علل، از سنن خداوند نسبت به انبیای پیشین خارج نیست. به عبارت دیگر، براساس روایت، همان گونه که در شیوه زندگی پیامبران پیشین سنت غیبت وجود داشته است، این سنت در زندگی امام زمان علیه السلام نیز جریان یافته و ایشان غایب شدند. حال، پیامبران پیشین به دلایل و اسباب مختلف غیبت داشته اند؛ گاه به جهت خوف قتل، گاه به جهت آماده شدن زمینه قیام، گاه برای امتحان امت و ...، حال، تمامی این اسباب (فشار حاکمان جور، بهانه جویی ها و بدعهدی های یاران، عدم آمادگی پذیرش حکومت حق) در این امت نیز وجود دارد؛ در نتیجه، به ناچار همه آن سنت غیبت ها نیز درباره امام زمان علیه السلام جریان خواهد داشت؛ چرا که: «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا» (فاطر: ۴۳).

منابع

- قرآن کریم
نهج البلاغه
۱. ابن بابویه، محمد بن علی بن حسین (۱۳۶۲ ش)، *الخصال*، تصحیح: علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی، اول.
 ۲. ابن بابویه، محمد بن علی بن حسین (۱۳۹۵ ق)، *کمال الدین و تمام النعمه*، تصحیح: علی اکبر غفاری، قم: انتشارات اسلامی، دوم.
 ۳. ابن بابویه، محمد بن علی بن حسین (بی تا)، *علل الشرائع*، قم: انتشارات مکتبه الداوری.
 ۴. ابن داود حلّی (تقی الدین الحسن بن علی) (بی تا)، *رجال (ابن داود)*، بی جا: منشورات شریف المرتضی.

۵. ابن سیده، علی بن اسماعیل (۱۴۲۱ق)، *المحکم و المحيط الأعظم*، بیروت: دارالکتب العلمیة، اول.
۶. ابن فارس، احمد بن فارس (۱۴۰۴ق)، *معجم مقاییس اللغة*، تصحیح: عبدالسلام محمد هارون، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، اول.
۷. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق)، *لسان العرب*، بیروت: دارصادر، اول.
۸. ازهری، محمد بن احمد (۱۴۲۱ق)، *تهذیب اللغة*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، اول.
۹. اسماعیل بن عباد (مشهور به صاحب) (۱۴۱۴ق)، *المحیط فی اللغة*، تصحیح: محمد حسین آل یاسین، بیروت: عالم الکتب، اول.
۱۰. بحرانی، هاشم بن سلیمان (۱۴۱۶ق)، *البرهان فی تفسیر القرآن*، تهران: بنیاد بعثت، اول.
۱۱. بنی هاشمی، سید محمد (۱۳۸۴ش)، *راز پنهانی و رمز پیدایی*، تهران: نیک معارف، اول.
۱۲. ثعالبی، عبدالملک بن محمد (۱۹۸۵م)، *ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب*، بیروت: دارالمعارف.
۱۳. ثعلبی، ابواسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم نیشابوری (بی تا)، *قصص الانبیاء المسمی عرائس المجالس*، بیروت: المکتبة الثقافیة، اول.
۱۴. حلّی، حسن بن یوسف (۱۳۸۱ق)، *خلاصة الاقوال فی معرفة احوال الرجال*، نجف: منشورات المطبعة الحیدریة، دوم.
۱۵. حمیری، نشوان بن سعید (۱۴۲۰ق)، *شمس العلوم*، دمشق: دارالفکر، اول.
۱۶. خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۰۹ق)، *معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرجال*، بی جا: دفتر آیت الله خویی.
۱۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، *مفردات ألفاظ القرآن*، بیروت: دارالقلم، اول.
۱۸. راوندی، سعید بن هبة الله (قطب الدین) (۱۴۰۹ق)، *الخرائج و الجرائح*، قم: مؤسسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه، اول.
۱۹. رحیمی جعفری، محسن (۱۳۹۲ش)، *حقیقت غیبت از منظر روایات*، قم: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه، اول.
۲۰. روحانی مشهدی، فرزانه (۱۳۹۲ش)، *امام مهدی عجل الله تعالی فرجه در قرآن و روایات با تأکید بر بازخوانی سیره انبیاء عجل الله تعالی فرجه*، دانشگاه تهران: پایان نامه دکترا.

۲۱. شوشتری، محمدتقی (۱۴۱۰ق)، قاموس الرجال، قم: دفتر انتشارات اسلامی، دوم.
۲۲. طباطبایی، محمدحسین (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی، پنجم.
۲۳. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ش)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مقدمه: محمدجواد بلاغی، تهران: انتشارات ناصر خسرو، سوم.
۲۴. طبسی، نجم‌الدین (۱۳۸۸ش)، تظاهرات، تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف، اول.
۲۵. طریحی، فخرالدین بن محمد (۱۳۷۵ش)، مجمع البحرین، تهران: نشر مرتضوی، سوم.
۲۶. طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۴۱۱ق)، الغیبة، قم: انتشارات دارالمعارف الاسلامیه، اول.
۲۷. طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۴۲۷ق)، رجال، قم: انتشارات اسلامی، سوم.
۲۸. طوسی، خواجه نصیرالدین (بی تا)، الفهرست، نجف اشرف: المكتبة الرضویة.
۲۹. عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه (۱۴۱۵ق)، تفسیر نور الثقلین، تصحیح: سیدهاشم رسولی محلاتی، قم: انتشارات اسماعیلیان، چهارم.
۳۰. عیاشی، محمدبن مسعود (۱۳۸۰ش)، تفسیر العیاشی، تهران: المطبعة العلمية، اول.
۳۱. فخر رازی، محمدبن عمر (۱۴۲۰ق)، مفاتیح الغیب، بیروت: دار احیاء التراث العربی، سوم.
۳۲. فیروزآبادی، محمدبن یعقوب (۱۴۱۵ق)، القاموس المحیط، بیروت: دارالکتب العلمیه، اول.
۳۳. فیومی، احمدبن محمد (۱۴۱۴ق)، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، قم: انتشارات هجرت، دوم.
۳۴. قرشی، علی اکبر (۱۳۷۱ش)، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب اسلامیة، ششم.
۳۵. کلینی، محمدبن یعقوب (۱۳۶۵ش)، الکافی، تهران: دارالکتب الإسلامیه.
۳۶. مازندرانی، محمدبن اسماعیل حائری (۱۴۱۶ق)، منتهی المقال فی احوال الرجال، قم: مؤسسة آل البيت، اول.
۳۷. مامقانی، عبدالله (۱۳۸۹ش)، تنقیح المقال، قم: مؤسسة آل البيت.
۳۸. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴ق)، بحار الأنوار، بیروت: مؤسسة الوفاء.
۳۹. مجلسی، محمدباقر (۱۴۲۰ق)، الوجیزة فی الرجال، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، اول.

۴۰. مصطفوی، محمدحسن (۱۴۳۰ق)، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، بیروت، دارالکتب العلمیه، سوم.
۴۱. مطهری، مرتضی (۱۳۷۶ش)، *مجموعه آثار*، قم: انتشارات صدرا.
۴۲. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴ش)، *تفسیر نمونه*، تهران: دارالکتب الاسلامیه، اول.
۴۳. نجاشی، ابوالحسن احمد بن علی (۱۴۰۷ق)، *رجال*، تصحیح: سیدموسی شبیری زنجانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۴۴. نعمانی، محمد بن ابراهیم (۱۳۹۷ق)، *الغیبه*، تهران: انتشارات صدوق، اول.
۴۵. نمازی شاهرودی، علی (۱۴۲۵ق)، *مستدرکات علم رجال الحدیث*، قم: انتشارات اسلامی، اول.
۴۶. نیلی جعفری، سید بهاء الدین علی (۱۳۸۷ش)، *منتخب الانوار المضمیة فی ذکر القائم الحجة*، قم: مؤسسه امام هادی علیه السلام، اول.
۴۷. نیلی نجفی، علی بن عبدالکریم (۱۳۶۳ش)، *منتخب الأنوار المضمیة فی ذکر القائم الحجة علیه السلام*، قم: مطبعة الخيام، اول.
- هاشمی رفسنجانی، اکبر (۱۳۸۶ش)، *فرهنگ قرآن*، با همکاری: محققان مرکز فرهنگ و معارف قرآن، قم: بوستان کتاب، چهارم.